



الف. نگاهی به زندگی + فهرست آثار
 نیکوس کازانتزاکیس (Nikos Kazantzakis)
 به سال ۱۸۸۳ در جزیره کرت چشم به جهان گشود. در زادگاهش، هراکلیون، و جزیره ناکسوس، آتن و پاریس درس خواند. رشته‌های تحصیلی‌اش حقوق و فلسفه بود. در سوربون، شاگرد هانری برگسون (۱۸۵۹-۱۹۴۱) شد. از دوره جوانی به نوشتن پرداخت. گاه شعر می‌سرود، گاه نمایش‌نامه می‌نوشت، به داستان‌نویسی هم توجه نشان داد. او میان اندیشه‌های ملی‌گرایانه، معنویت عارفانه و ایده‌های اجتماعی گام‌های زیادی پیمود. گاه روزنامه‌نگاری پیشه کرد. گاه نیز به فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی کشیده شد. یونان را هیچ‌گاه از یاد نبرد. در همان حال، به انسان و جهان اندیشید. زمانی کوتاه به وزارت فرهنگ کشورش رسید. سیر آفاق را با سیر انفس درهم می‌آمیخت. به سال ۱۹۵۷، هنگامی که مشاور یونسکو بود، در آلمان درگذشت.

آثار کازانتزاکیس را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد: **داستان** (مار و سوسن، جان‌های شکسته، تودا رابا، باغ صخره‌ها، زوربای یونانی، تعزیه یونانی یا مسیح بازمصلوب، آزادی یا مرگ، آخرین وسوسه مسیح)؛ **نمایش‌نامه** (سپیده می‌دمد، فاسگاک، تا کی؟، کمدی یا نماز وحشت، قربانی، لیدیو. لیدیا)؛ **درباره فلسفه و عرفان** (نیچه و فلسفه او درباره حق، ناجیان خدا: سیر

و سلوک معنوی یک زاهد)؛ **ترجمه آثار فلسفی** (آثاری از جیمز، نیچه، اکرمان، لیسان، بوختر، جورگنس، مترلینگ، داروین، افلاطون)؛ **ترجمه آثار ادبی** (آثاری از دانته: کمدی الهی، و نیز هومر: ایلیاد، اودیسه از یونانی قدیم به جدید)؛ **سفرنامه** (به اسپانیا و ایتالیا و مصر، در روسیه چه دیدم؟، به ژاپن و چین، به انگلستان)؛ **تاریخ ادبی** (تاریخ ادبیات روسیه)؛ شرح حال خود (گزارش به یونان)؛ **شعر** (اودیسه: ادامه‌ای نوین) و آثاری دیگر.

ب. کازانتزاکیس؛ روایتی از جان‌های بی‌قرار
 کازانتزاکیس نویسنده‌ای است جست‌وجوگر. به دنبال «آن»‌های زندگی است. از این رو سرگشتگی‌ها و رنج‌ها را به جان می‌خرد. از انسان به خدا سفر می‌کند. از خدا به انسان برمی‌گردد. خاطره‌های رزم‌آوری کرتیان، اجدادش، پدرش را برای رهایی از عثمانی‌ها در ذهن دارد. مسیحیت اورتدکس را نیز. یونان را و مسیح را تقدیس می‌کند. به سفری معنوی، سفرهایی معنوی‌ای می‌رود. بودا را درمی‌یابد. بودا را به درون می‌خواند. آوای برگسون و نعره نیچه (۱۹۰۰ - ۱۸۴۴) را هم می‌شنود. مبارزه‌جویانه به راهش ادامه می‌دهد. در طلب ایمان است. اما به سرانجام، از بی‌قراری‌ها به بی‌قراری‌ها می‌رسد.

شادمانگی‌ها و لذت‌ها در چنین چشم‌اندازی خوار پنداشته نمی‌شود. آنها تا لحظه‌نهایی در بی‌خواهند آمد. باید از آنها پر شد و دور شد. در میدان طبیعت و ماوراء طبیعت نیز باید چنین کرد. او برخلاف نیاکانش، نه شمشیر که قلم در دست دارد. البته به میدان اجتماع

کشیده می‌شود. چون گمان می‌برد که ناجی را یافته است. اما گرویدن به لنین، چندان نمی‌پاید. به کناره‌ای می‌رود. جست‌وجوهایش را به تداوم می‌نهد. ندا دهنده راهی می‌شود که حد و مرزی ندارد. سلسله‌ای از اشراق‌ها. او، تنها پیامبر و تنها گرونده این راه به سلاح شهود ذهنی بس گسترده‌ای آراسته است.

او هستی خود را در جدال‌های ذهنی‌اش می‌جوید. در کلمه‌ها نمی‌جوید. کلمه‌ها تنها، به کار گفتن و بیان کردن می‌آیند. راه از جای دیگری می‌گذرد. انسان راستین از نظر او کسی است که بخواهد و عمل کند. پس در مکاشفه‌ای عمیق و فراگیر از ادبیات فراتر می‌رود تا روح را به تعالی برساند. وجود را از حقیقت لبریز کند. تعالی، حقیقت؟ چه واژه‌هایی! زوربای بی‌سواد به او می‌فهماند که هیچ نمی‌داند. زوربا مرد عمل است.

«من هر چه سنم بالاتر می‌رود یاغی‌تر می‌شوم. حاضر نیستم تسلیم شوم. می‌خواهم دنیا را فتح کنم» (زوربا، ۹۳)

«چرا نمی‌نویسم؟ فقط به یک دلیل ساده. به علت آن که خودم هم به قول شما در آن اسرار غوطه‌ورم و وقت برای نوشتن ندارم. گاهی جنگی در کار است. گاهی زن. گاهی شراب، گاهی هم سنتور. کی فرصت نویسندگی پیدا کنم؟ به همین علت است که این شغل به دست قلمزن‌ها افتاده است. در حقیقت، تمام آن‌هایی که در جریان زندگی هستند و اسرار آن را می‌دانند، وقت برای نویسندگی پیدا نمی‌کنند و تمام آن‌هایی که وقت آن را دارند، به اسرار زندگی وارد نیستند، می‌بینی؟» (زوربا، ۲۷۷)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

کامیار عابدی

نیکوس کازانتزاکیس روایتی از جان‌های بی‌قرار

از این رو نویسنده شوریده ذهن و آشفته حال را با خود هم آوا می کند. قطعیت بی چون و چرای زیستن را و پیمانه خود از زندگی لبریز کردن را به او می آموزاند:

«آخرین فرد بشر بوده است. ما هنوز گام‌های ابتدایی را برمی داریم. هنوز به اندازه کافی نخورده ایم و نیاشامیده ایم و عشق نورزیده ایم. یعنی در حقیقت، هنوز زندگی نکرده ایم. این پیرمرد ظریف، قبل از زمان خود پیش ما آمده و باید هر چه زودتر او را از میان خود برانیم.» (زوربا، ۱۶۰)

چنین تعالیمی در ادب و فرهنگ فارسی نیز، بازتاب‌هایی دارد. گاه از وجه انسانی، گاه از وجه عرفانی:

«خوش است موعظه، اما برای نشنیدن
برون خرام اگر میل جست‌وجو داری»
«گفتند جهان ما آیا به تو می سازد
گفتم که نمی سازد، گفتند که برهم زن»
«برگو که مذهب تو در این روزگار چیست
انسان به جز حقیقت خود مذهبی نداشت»

از این رو یکی از بنیادی‌ترین پرسش‌های کازانتزاکیس این است: چگونه می توان زندگی را دوست داشت، بلکه زیست و مرگ را خوار پنداشت؟ و پاسخ، این است: با لبریز شدن از جهان. درنگ در بودا جان را تازه می کند و نوری از امید می بخشد. شاید از این منظر است که گاه جلوه‌ای خیالمانه بر شعرهای منتورث سایه می افکند. زندگی را دریاب، دم را غنیمت بدان. فرصت را از کف مده. به حال بیندیش. اما در همه حال، تقدس زیستن را به فراموشی مسپار. و واپسین راز را همواره به یاد داشته باش: در مقابل مرگ، زندگی کن!

تلقی انسان‌گرایانه از عرفان و شهود ذهنی، گاه در آثارش تا حد ستجش‌های اجتماعی پایین می آید. اما به سبب تکاپوهای معنوی وسیع، هرگز به ورطه تصنع و جزم‌اندیشی در نمی غلتد. در سفرهایش به روسیه و چین، از کوشش‌های گسترده گروهی از انسان‌ها در به وجود آوردن جامعه‌ای برابر و آباد با ستایش یاد می کند. اما جایگاه حکمت و روح را نیز فرو نمی نهد. به کنفوسیوس و بودا و تولستوی و مسیح هم اشاره می کند. اگر بیانش در قاب فلسفه و گاه ادب جای نمی گیرد، چه باک؟ آنچه اهمیت دارد، بارقه‌های حیاتی است. تا حدی نزدیک به تعبیر مشهور برگسون: نیروی حیاتی (Elan Vital). با این حال، گذشته از آیین سنت‌شکنانه نیچه، پیدا کردن رگه‌هایی از فکر فلسفی پاسکال (۱۶۶۲ - ۱۶۲۳)، شوپنهاور (۱۸۶۰ - ۱۷۸۸)، اوانامونو (۱۹۳۶ - ۱۸۶۴) و مارتین بوبر (۱۹۶۵ - ۱۸۷۸) در آثارش دشوار نیست. گاه به بهره‌گیری، گاه به توازی. نکته این جاست که آموخته‌ها در ذهن نویسنده با سلوک آفاقی و انفسی‌اش درهم می آمیزد. یگانه می شود. او راه خود را از سنگلاخ‌های بسیار پیدا می کند. پیدا کرده است. آنچه یافته، از آن اوست. پس آثارش، از تالوهای سلوک، نشانه‌های بسیاری می یابد. هم از کورت محبوب، از یونان عزیز، از پدربزرگ جنگاورش حکایت کرد، هم از مسیح و بودا و لنین. شاید به یک تعبیر، در وجود نیکوس کازانتزاکیس کرتی بود که با قلم، پرونده انسان یونانی، یونان کهن، بسته شد. انسانی که جهان نور را با همه آرمان‌های زیبا و البته دست‌نیافتنی در آغوش گرفت.

میان آتش و خاک چه نسبتی است؟ این نیز از

جمله پرسش‌های نویسنده زوربای یونانی است. آتش، مرز میان زیستن و عدم، میدانی است برای عروج. اما به هنگامی که بیمی از خدا نبود، خاک، مرز میان عدم و زیستن، میدانی است برای هیبوط. اما به هنگامی که ترس از خدا آن را رنگین می ساخت:

«خداوندگارا، کمانی در دستان توام. مرا می کشی. مهل تا بیوسم.»

خداوندگارا، چندانم مکش اما که بشکنم.

خداوندگارا، چندانم بکش تا بشکنم، باری چه باک

از شکستتم» (گزارش به خاک یونان، ۷)

بی تردید، سومین روان یا نیاش برگزیده می شود. و

آن، راهی است دشوار. بس دشوار. همان راهی که

فرانسیس آسیزی قدیس (۱۲۲۶ - ۱۱۸۲) نیز برگزید:

پدر فرانسوا خودت را خاموش کن. دنیا را به آتش

می کشی» (سرگشته راه حق، ۲۱)

کازانتزاکیس جان شیدایی است که به کشف آفتاب

می رود. اما تکرهای سده بیستم او را پریشان می کند.

چه کند؟ جز رفتن چاره‌ای ندارد. نمادهای زیستن،

زیستن‌های گونه‌گون: بودا، مسیح و لنین در ذهن او به

هم می رسند. در ذهن این شاعر غریب، مرزی نیست. او

که تنها یک شعر، یک شاهکار بیشتر نوشت (اودیسسه،

ادامه‌ای نوین، در ۳۳، ۳۳۳ بیت) و در بقیه نوشته‌ها،

شعرهایش را به نثر روایت کرد. جسم، همان روح است

و روح همان جسم. ایمانی که تمام وجود را از حرکت

می انباشت. انباشته می شد. تنها، در لحظه بازپسین، با

کلمه‌هایی که به سماع برمی خاستند و پر از شور می شدند،

به جویندگان کلمه می رساند. شعر می رساند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

سفرها

نیکوس کازانتزاکیس

محمد دهقانی

اندشارات جامی، تهران، ۱۳۷۹

چین و ژاپن

نیکوس کازانتزاکیس

محمد دهقانی

اندشارات آیه، تهران، ۱۳۷۹



کلیساهای اورتدکس، کاتولیک و پروتستان از برخی آثارش، بسیار به خشم آمدند. پس از درگذشتش، اسقف یونان او را مرتد خواند و گفت که نمی‌توان وی را در هیچ یک از کلیساهای یونان دفن کرد. به رغم این فتوا؛ «پنجاه هزار یونانی در زادگاهش جمع شدند تا مراسم تشییع جنازه و دفن را به سبک مسیحیان به جای آورند. وقتی داشتند تابوتش را پایین می‌فرستادند، مرد درشت هیكلی همانند زوربا از جمعیت بیرون آمد. این کاپیتان به محافظان شناخته شده و قوی هیكلش دستور داد که تابوت را درون مزار بگذارند و چنین گفت: چنین مردی باید همانند قهرمانان و به دست قهرمانان به خاک سپرده شود، نه به دست افرادی که در تدفین آدم‌های معمولی هم شرکت می‌کنند. هم‌چنین دستور داد که نوشته روی سنگ قبر کازانتزاکیس را بلند بخوانند: ایمانی ندارم، امیدی ندارم، پس آزادم» (زوربا: نگاهی دیگر، ۲۴؛ سیر آفاق، واپسین صفحه)

پ. ترجمه آثارش به فارسی و انگلیسی

آثار کازانتزاکیس اندکی دیر به فارسی نقل شد. نیمه دوم دهه ۱۳۴۰، نخستین مترجمی که در این راه همت گماشت، تیمور صفری است. حق پیش گامی‌اش محفوظ. پس از او، گزارندگان چند، به ترجمه کتاب‌های این نویسنده یونانی پرداختند. از میان آنان کوشش‌های محمد قاضی (۱۳۷۶-۱۲۹۲)، صالح حسینی (متولد ۱۳۲۱) و سرانجام محمد دهقانی (متولد ۱۳۴۴) با قلمی سزاوار و نثری پیراسته، بسی در خورتر جلوه کرده است. فهرستی از برگردان‌های انگلیسی و فارسی آثارش به دست می‌دهیم. البته این توضیح را هم باید نوشت که برخی کتاب‌هایش از ترجمه‌های فرانسوی به فارسی درآمده‌اند. از جمله این مترجمان، قاضی است. در این فهرست، از مترجمان انگلیسی هم یاد کرده‌ایم.

۱. بودا (K. Fraier/A. Dallas, Buddha) (۱۹۸۳)
۲. نمایش نامه و انسان معاصر (۱۹۷۶ P. Bien, Drama Contemporary Man)
۳. یادداشت‌های سفر به انگلستان (England: A travel Journal, ناشران، ۱۹۶۵)
۴. برادر کشی (A. Dallas, the Fratricides) ۱۹۶۴؛ محمد ابراهیم محبوب، ۱۳۵۹
۵. آزادی یا مرگ (J. Griffin, Freedom or Death) ۱۹۵۶؛ محمد قاضی، ۱۳۴۸
۶. مسیح باز مصلوب (J. Griffin Greek Passion) ۱۹۵۳؛ تجدید چاپ با عنوان Christ Recucified، ۱۹۶۰؛ محمد قاضی، ۱۳۴۹
۷. ژاپن و چین (G. Pappageotes, Japan/ china) ۱۹۶۳؛ محمد دهقانی، ۱۳۷۹
۸. سفر به موری (F Reed, Journey to the Morea) ۱۹۶۵

۹. سفرها

(T. Valis, Journeyming) ۱۹۷۵؛ محمد دهقانی: سیر آفاق، ۱۳۶۷؛ تجدید چاپ با عنوان سفرها، ۱۳۸۰

۱۰. آخرین وسوسه مسیح؛ (P. Bien, the last Temptation of chirst) ۱۹۶۰؛ صالح حسینی، ۱۳۶۲

۱۱. اودیسه: ادامه‌ای نوین

(K. Friar, odyssey: A Modern sequel) ۱۹۵۸

۱۲. گزارش به خاک یونان

(P. Bien, Report to Greco) ۱۹۶۵؛ صالح حسینی، ۱۳۶۱

۱۳. باغ صخره

(R. Howard, the Rock Garden) ۱۹۶۳

۱۴. سن فرانسیس

(P. Bien, saint Francis) ۱۹۶۲؛ سرگشته

راه حق، منیر، جزئی، ۱۳۵۷؛ جوینده راه حق، بهاره صامی، ۱۳۶۴

۱۵. ناپیان خدا: سلوک معنوی

(K. Friar, the Saviors of God) ۱۹۶۰

۱۶. مار و سوسن

(T. vasils, Serpent Lily) ۱۹۸۰

۱۷. اسپانیا (A. Mims, Spain) ۱۹۶۳

۱۸. ریج خدا

(Anghelaki/P. Ramp, the suffering God) ۱۹۷۹

۱۹. سمپوزیوم

(T. vasils, symposium) ۱۹۷۴

۲۰. سه نمایش نامه

(A. Dallas, three plays) ۱۹۶۹

۲۱. توداربا (A. Mims, Toda Raba) ۱۹۶۴

۲۲. دو نمایش نامه

(K. Friar, Two Plays) ۱۹۸۲

۲۳. زوربای یونانی

(C. Wildman, Zorba the Greek) ۱۹۵۳؛

تیمور صفری، ۱۳۴۷؛ محمود مصاحب، ۱۳۵۷؛ محمد قاضی، ۱۳۵۷

۲۴. کورس (هوشنگ آزادی ور، ۱۳۵۶)

۲۵. سودوم و گومورا (Sodom Gomorrah)، همایون نوراحمر، ۱۳۶۲

۲۶. ترجمه چند نامه از کازانتزاکیس (سیروس سعیدی،

ادبستان، س ۱، ش ۲، بهمن ۱۳۶۸، صص ۱۲-۱۰)

ت. درباره زندگی و آثار کازانتزاکیس

درباره زندگی و آثار کازانتزاکیس به فارسی، علاوه بر مقدمه برخی آثار ترجمه شده، نوشته‌های چندانی در دست نیست. در آغاز از آن چند مورد یاد می‌کنیم، سپس برخی زندگی‌نامه‌ها و تحلیل کتاب‌هایش را به انگلیسی برمی‌شماریم.

۱. درباره زوربای یونانی (احسان طبری، شورای نویسندگان و هنرمندان ایران، دفتر چهارم، تابستان ۱۳۶۰، صص ۱۷۶-۱۸۲)

۲. درباره آخرین وسوسه مسیح (آذر کفشیان، کتاب چراغ، ج ۲، زمستان ۱۳۶۰، صص ۲۴۴-۲۴۶)

۳. آخرین وسوسه مسیح (حسین سینایی، کیهان فرهنگی، س ۶، ش ۸، آبان ۱۳۶۸، صص ۲۸-۳۱)

۴. درباره زندگی و آثار کازانتزاکیس (تفسیرهای زندگی، ویل و آریل دورانت، ترجمه ابراهیم مشعری، ۱۳۷۰)

۵. درباره برادر کشی (سید احمد سام، ادبستان، س ۳، ش ۳۰، خرداد ۱۳۷۱، صص ۲۷-۲۶)

۶. درباره زوربای یونانی (نگاهی دیگر، مینا نوایی، ۱۳۷۳)

۷. درباره آثار کازانتزاکیس (پ. بین، ترجمه پیروز سیلوشی، ۱۳۷۴)

۸. درباره محمد قاضی، کازانتزاکیس و اودیسه جدید او (کامیار عابدی، گلستانه س ۱ تیر ۱۳۷۸، ش ۷، صص ۱۰-۸)

9- Anapliotis, J. (the Real Zorba & N. Kazantzakis, 1968)

10- Bien, P. (Kazantzakis & the Linguistic Revolution in Greek Literature 1972)

11- Bien, P. (Tempted by Happiness: Kazantzakis' post-christian christ, 1984)

12- Dillistone, F. W. (the Novelist & the passion story, 1960)

13- Friar, K. (the spiritual odyssey of N. Kazantzakis, 1979)

14- Hoffman, F. J (the Imagination's New Beginnings: Theology & Modern Literature, 1968)

15- Kazantzakis, Heien (N. Kazantzakis: A Biography Based on His letters, Translated by A. Mims, 1968)

16- Lea, J. F (N. Kazantzakis: the politics of salvation, 1979)

17- Levitt, M. P (the cretan Gliance: the world & Art of N. Kazantzakis, 1980)

18- Mc Donough, B.T (Nietzsche & kazantzakis 1978)

19- Mc Donough, B.T (N. Kazantzakis & His odyssey, 1961)

